

را پیدا کند. من مثل همان پرنده زندگی کرده‌ام. زندگی برایم میدان مبارزه است و من همیشه در تمام لحظات زندگی اسپار تاکوس بودم. هیچ وقت شکست نخوردم و شمشیر من هم قلمم است! در رویاهای خودم زندگی می‌کنم تا بالاخره آن شوالیه سوار بر اسب سفید در بزند من را سوار اسب سفیدش کند و با خود ببرد.

### به دار بوش مهرجویی دروغ گفتم!

مهناز انصاریان در ادامه این گفتگو برای اولین بار از دروغ کوچکی که به ساخته شدن فیلم «لیلا» منتهی شد، می‌گوید: زمانی که برای اولین بار طرح داستان «لیلا» به ذهنم رسید، آن را برای داریوش مهرجویی که از دوستان قدیم بود تعریف کردم. او بسیار خوشش آمد و گفت که حتماً آن را بنویسم. من آن جا یک دروغی هم به مهرجویی گفتم! گفتم که این اتفاق برای یکی از دوستانم افتاده و من ایده داستانم را از اتفاقی که برای دوستم افتاده، برداشته‌ام. در حالی که آن طرح و فکر خودم بود و ربطی به هیچ کس نداشت.

او در ادامه توضیح می‌دهد: به هر حال با استقبال و تشویق داریوش مهرجویی شروع کردم به نگارش رمان «لیلا» و داریوش مهرجویی در طول مدت نگارش این رمان، تقریباً هر روز به منزل ما می‌آمد و نوشته‌هایم را می‌خواند. حتی اگر در یک روز چهار خط می‌نوشتیم. و هر بار بسیار من را تشویق می‌کرد، حتی یک جاهایی برایم دست می‌زد. تا این که یک روز از من خواست که یک ضبط صوت ببرم و به این خانمی که این اتفاق برایش افتاده، بگویم که در حال نگارش این رمان هستم و صحبت‌هایم را



**من اعتقاد به تقدیر ندارم. همیشه خودم سرنوشت و تقدیر خودم را بوجود آورده‌ام. اگر از بازیگری خدا حافظی کردم، انتخاب خودم بوده، در زمانی که پرکار بودم خدا حافظی کردم. نمی‌خواهم از این خلوت این روزهایم تراژدی درست کنم. ولی هیچ کدام از هنرمندان در این مدت در خانه من را نزدند و بپرسند چکار می‌کنم؟ هیچ صدایی نشنیدم...**

او ادامه می‌دهد: من خوشحالم که از این اجتماع بی‌معرفتی دور شدم. این‌ها همه به من درس می‌دهد و جوهره قلم من می‌شود. چون من با بازیگری خدا حافظی کردم اما این قلم همچنان در دستان من رقص کنان می‌نویسد و هیچ کس نمی‌تواند این قلم را از دست من بگیرد. دنیای هنر در مملکت ما این طور است که وقتی خیلی فیلم بازی می‌کنی همه دنبال می‌آیند که شاید در کنار تو بتوانند نقشی را بگیرند یا اگر قرار است رمانت اقتباس به فیلمی شود برای تو نقشی جایگزین کنند همه چیز در این روابط اتفاق می‌افتد.

انصاریان از فعالیت‌های این دوران خود می‌گوید: زندگی مادی من در این مدت با داشته‌های من و خانواده من اتفاق افتاد و بیرون از این هیچ کمکی از کسی ندیدم. در طول این سال‌ها فیلم تماشا می‌کنم، کتاب می‌خوانم و می‌نویسم. در این مدت سه رمان نوشتم که یکی از آن‌ها در فرانسه منتشر شد. این خودش برایم یک ثروت معنوی بود و من به این افتخارات می‌بالسم. در حال حاضر در حال نگارش رمان جدیدم هستم.

### شمشیر من قلم است

بازیگر فیلم شهر خاکستری با بیان این مطلب که ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که خیلی‌ها دوست دارند بقیه را از جایگاهشان پایین بکشند، ادامه می‌دهد: من نمی‌دانم این چه بیماری‌ای است، اما این افراد نمی‌دانند حین پایین کشیدن دیگران، خودشان پایین می‌روند. من به یک چیزی اعتقاد دارم. می‌خواهم به همه جوان‌ها بگویم به سمت هر کاری که اعتقاد دارید پای آن بمانید. اگر به کسی دست دوستی می‌دهید پای آن دوستی بایستید. معرفتتان را نفروشید، معرفت فروختنی نیست. معرفت و شرافت قیمت ندارد. هیچ کس نمی‌تواند معرفت و شرافت شما را بخرد.

مهناز انصاریان با تاکید بر جایگاه فرهنگی ایران و داشته‌های بسیار این سرزمین می‌افزاید: من در کشوری زندگی می‌کنم که ریشه دارد، فرهنگ و پشتوانه دارد. خاکش طلاست. هر چه را می‌کاری ریشه می‌کند و این ریشه‌ها از زیر این خاک به هر کجا که بخواهد سفر می‌کنند. هیچکس نمی‌تواند این ریشه‌ها را خشک کند و از ما بگیرد حتی زمانی که به تو آب ندهند، که تو همان ریشه‌هایی. این ریشه‌ها خشک نمی‌شوند، سر از جای دیگری درمی‌آورند. مثل یک پرنده‌ای که پرواز می‌کند و هر جا که می‌بیند هوای خوشی است، همان‌جا می‌نشیند تا دانه‌اش

نظر خودم تصمیم درستی بود که با بازیگری خدا حافظی کنم. من بازیگری را دوست داشتم و با علاقه این کار را می‌کردم و همیشه انتخاب می‌کردم. نقش‌های مختلفی به من پیشنهاد می‌شد، بخصوص بعد از بازی در «می‌خواهم زنده بمانم» ولی من هر نقشی را قبول نمی‌کردم. برای این که دوست نداشتم خودم را در نقشی که قبلاً ایفا کرده‌ام، تکرار کنم. این برایم خیلی مهم و ارزشمند بود که قرار است با آن نقش چه بگویم و نقش‌هایی که ایفا کردم هیچ کدام به نقش قبلی‌ام ربطی نداشتند. هر کدام یک شخصیت جداگانه بودند.

او با یادآوری نقش‌هایی که گاهی دلتنگشان می‌شود از خاطرات دوران بازیگری خود این گونه می‌گوید: بیشتر از همه نقش‌هایم دلم برای ماه‌منیر «می‌خواهم زنده بمانم» و خاله شیرین «پس از باران» تنگ می‌شود. استقبالی که از نقشم در پس از باران شد خیلی شگفت‌انگیز بود حتی خاطرهم هست یکی از دوستانم می‌گفت شب‌ها موقع پخش سریال، مادرم می‌گوید: هر موقع خاله شیرین اومد من رو صدا کنید! در همان ایام، یک روز در خیابان در حال صحبت با تلفن بودم که خانمی من را از پشت در آغوش کشید. یک لحظه فکر کردم شاید از دوستانم است. ولی خانمی بود که گفت از صدایم من را شناخته بود. یک خاطره جالب دیگر از زمان اکران فیلم «می‌خواهم زنده بمانم» دارم، یک روز در پارک یک خانمی که همراه دختر کوچکش بود، من را شناخت و من را در آغوش گرفت و بوسید. اما دختر کوچکش با دیدن من ترسید و فاصله گرفت! مادرش به او گفت نه ماما این خانم مهربونه و بعد به من گفت کار خوبی کردی! حق داشتی چون شوهرت روازت گرفت!

### تصمیمی که باید می‌گرفتم

مهناز انصاریان در مورد دوران دوری از بازیگری خود و فعالیت‌های این روزهایش این گونه توضیح می‌دهد: به نظر خودم تصمیمی که گرفتم با تمام سختی‌هایش، تصمیم درستی بود. با تمام سختی‌هایی که در این ۱۷ سال کشیدم، پای قرارداد با خودم ایستادم. در سختی‌هایم خودم را گم نکردم. در بدترین شرایط قرار گرفته‌ام ولی تسلیم نشدم و نمی‌شوم. این‌ها حرف نیست، واقعیت‌هایی است که در زندگی اتفاق افتاده، چه در بازیگری چه در نویسندگی. حتی می‌توانم بگویم از این سختی‌ها و اذیت‌ها، برای خودم شرایطی ساختم که در دست و پای دیگران نیفتم این ایستادگی و مقاومت را دوست داشتم. من اعتقاد به تقدیر ندارم. همیشه خودم سرنوشت و تقدیر خودم را بوجود آورده‌ام. اگر از بازیگری خدا حافظی کردم، انتخاب خودم بوده، در زمانی که پرکار بودم خدا حافظی کردم. من به کارم عشق داشتم و حتماً وقتی تصمیم به جدایی از عشقم گرفتم، اذیت شدم. اما تصمیم خیلی درستی بود.

بازیگر سریال تلویزیونی مرگ تدریجی یک

